



گفتگو با احسان معراجی فر خبرنگار تلویزیون:

روی کارهایم خیلی غیرت دارم



* قدری از خودتان بگویید.

* احسان معراجی فر هشتم متولد ۷ مرداد ۱۳۶۱، تحصیلاتم کارگردانی سینما است. ۱۶ سال است که کارم کارگردانی و تهیه کنندگی و نویسندگی است. حدود ۲۰ هزار دقیقه برنامه در قالبهای مستند داستانی کوتاه، مستند داستانی ترکیبی و... در داخل و خارج از کشور تهیه کردم. کارمند صداوسیما هستم و حدود ۳ سال است که پا به عرصه خبر گذاشتم.

* شما کارگردانی خواندید اما سر از خبر درآوردید. چرا فیلمسازی را که تخصصتان است ادامه ندادید؟

* خب من در خبر هم سعی می‌کنم اصول کارگردانی و زیبایی‌شناسی و هنری را رعایت کنم و از آموزه‌های کارگردانی، هنری، تصویری، تدوین، میزانس و دکوپاژی‌ام در بستن یک گزارش استفاده می‌کنم و دوستان سیمیا و همکاران کارگردانم این را متوجه می‌شوند.

* کار در بخش خبر چه ویژگی در شما ایجاد کرده؟

* در خبر آدم سرعت عمل را یاد می‌گیرد و سرعت معنای واقعی‌اش در خبر تجلی پیدا می‌کند و اینکه یاد می‌گیری در لحظه تصمیم‌گیری کنی.

* شما در گزارشهایی که تهیه می‌کنید بیشتر سراغ محرومین جامعه می‌روید آیا تهیه گزارش از محرومین برایتان جذاب است؟

* خب، ببینید من گزارشهایی که تهیه می‌کنم دو دسته‌اند یک دسته گزارش سرزده‌هایم است که خیلی اکشن و تعقیب و گریزی است که خیلی هم خطرناک است چون همانند پلیس به دنبال سارقان و قاچاقچیان هستیم. باجانمان بازی می‌کنیم.

دسته دوم گزارشهای با یکسری سوژه‌های نرم و مستندگونه از محرومین است که همان مستندهای کوتاهی است که در تلویزیون باب شده و من سعی می‌کنم اصول کارگردانی را در آن رعایت کنم. ارزشمندترین چیزی که من در تمام دنیا سرمایه خودم می‌دانم، دعای خیر محرومین است که می‌تواند بدرقه راه من باشد و شما پرسیدید که چرا گزارش از محرومین؟ چون پدر بزرگم خیر بزرگی بود و بزرگترین مرکز دیالیز جنوب استان همدان را در شهرستان ملایر ساخته‌اند. ایشان بعد از فوتشان فقرای زیادی آمدند و به ما می‌گفتند که او خرچشان را می‌داد و همین‌طور مادرم وقتی غذا می‌پخت همیشه تکه خوب غذا را می‌داد به برادرم که ببرد برای سرایداران. خب من در این فضا بزرگ شدم.

من وقتی فقیری را می‌بینم که گدایی می‌کند خیلی اذیت می‌شوم و غصه می‌خورم.

* خیلی وقتها در حین تهیه گزارش جلوی دوربین اشک می‌ریزید و مردم اشک شما را می‌بینند برای مرد خیلی سخت است که جلوی دوربین گریه کند اما شما بی‌اختیار این کار را می‌کنید.

* بله، همین‌طور است. چون همانطور که گفتم آدم به شدت احساسی‌ای هستم، یکی از مدیران پخش به من می‌گفت: احساسی سوسول! می‌گفت خبرنگار باید خیلی سخت و محکم باشد، نباید زود بشکند. اما من نمی‌توانم محکم باشم.

* این‌طور که از خودتان می‌گویید باید آدمی معنوی باشید؟

* بله، همین‌طور است. من حتی ۱۲-۱۳ سال است که وصیت‌نامه‌ام را نوشتم و دادم دست پدرم من وقتی سر قبر رفتگانم می‌روم سعی می‌کنم عصر بروم چون آن زمان کسی نیست و خلوت است و صدای قارقار کلاغ‌ها به گوش می‌رسد که آمده‌اند و دارند ته مانده آن چیزهایی که مردم برای رفتگانشان آوردند را می‌خورند. این خیلی مرا یاد مرگ می‌اندازد و به خودم می‌گویم ته دنیا مردن است و این مرا تکان می‌دهد و به خودم می‌آیم به همین خاطر هر کس کسی که از من می‌پرسد بزرگ‌ترین آرزوی‌تان چیست می‌گویم عاقبت به‌خیری.

* ظاهراً از ۱۶ سالگی دستی در ساخت فیلم کوتاه داشتید.

* بله، همین‌طور است. من فیلم کوتاه «نماز» را در سن ۱۶ سالگی در انجمن جوان ساختم بعد از آن در ۱۸ سالگی برای صدا و سیمای مرکز همدان فیلم مستند «سیف‌الدوله» را ساختم. سپس مستند داستانی شیخ شهاب‌الدین و فیلم داستانی «صدای پای سفر» را ساختم و مستند «انقلاب نارنجی اوکراین» که آنرا در خارج از کشور کار کردم و سپس مستندهای دانشجویان خارج از کشور و... را ساختم.

* سوژه‌هایی را که کار می‌کنید چگونه پیدا می‌کنید؟

* ببینید من خیلی این طرف و آن طرف رایزنی می‌کنم. ۸۰ درصد سوژه‌هایی که کار کردم سوژه‌هایی بوده که خودم کشف کردم. ۲۰ درصد را دیگران معرفی کردند. خودم خیلی کنجکاو و پی‌گیرم...

* وقتی بیننده کارهای خودتان هستید چه احساسی دارید؟

* من روی کارهایم خیلی غیرت دارم و خیلی از خروجی کارهایم تأثیر می‌گیرم. یعنی اگر شاد باشد، شاد می‌شوم. اگر غمگین باشد، غمگین می‌شوم. و من یکی از متأثرترین مخاطبان نسبت به کارهایم هستم.

* کارتان چه تأثیری بر روی خودتان گذاشته؟

* باعث ریشه‌ای‌تر دیدن و ریزبینانه دیدن و عمیق‌تر دیدن مسایل شده یعنی همه اگر یک‌چور می‌بینند، من چور دیگر می‌بینم. من معتقدم هنرمندی پیروزی است که چور دیگر ببیند.

* دیدار روایی «نام کتاب شعر شماست. چه شد که شعر را تجربه کردید؟

* من از ۱۲ سالگی شعر می‌گفتم. یعنی وقتی حس خاصی بگیرم شعر خودش می‌آید. هیچ چیزی مثل شعر گفتن مرا آرام نمی‌کند. جالب است بدانید که خانواده من همه ریاضی فیزیکی خوانده‌اند و توفضای ریاضی فیزیک یک دفعه من گفتم که می‌خواهم بروم هنر بخوانم.

با اینکه شاگرد درس خوانی بودم و معدلم بالا بود گفتم که کنکور ریاضی فیزیک شرکت نمی‌کنم. در ابتدا مخالفت‌هایی از سوی خانواده‌ام شد به خصوص پدرم چون پدرم خودش مکانیک خوانده ولی توانستم راضی‌شان کنم. رفتم کنکور هنر شرکت کردم و علاقه‌مند شدم به کارگردانی و رفتم با عشق دانشگاه سوره تهران کارگردانی سینما خواندم. اما بعد از آن دوباره برگشتم به علاقه قبلی‌ام یعنی ادبیات فارسی و فوق‌لیسانس را ادبیات فارسی خواندم. همان‌طور که در بالا گفتم دلم تنگ شده بود برای شعر برای همین رفتم. هیچ چیزی مثل شعر مرا آرام نمی‌کند.

* از این که این مسیر را طی کردید پشیمان نیستید؟

* خب ببینید من کم استراحت کردم کم با زندگی خوش گذراندم و خیلی کم به دلم میدان دادم و خیلی به دلم سخت گرفتم. به این خاطر خیلی مدیون دلم هستم. از این بابت بعضی وقتها پشیمان می‌شوم که چرا اینقدر کاری بودم در همه مقاطع زندگی‌م کار زیاد کردم و این امر باعث می‌شود که بگویم شرمند دلم هستم و پشیمانم. البته در زمینه کارهای اثرگذاری که برای مردم کردم پشیمان نیستم.

* فشنگترین گزارشی که گرفتید کدام گزارش بود؟

* بهترین گزارش‌هایم آنهایی‌ست که در شهرستان‌ها گرفتم و به نظرم همه آنها زیبا و دلچسب بوده است.

* شاخص‌ترین تجربه‌ای که در طول این سالها به دست آوردید چیست؟

* خروجی تجربه‌هایم این است که بهترین زندگی، ساده‌ترین زندگی است

* رمز موفقیت شما چیست؟

* پشتکار، پشتکار، پشتکار. اصلاً در میان فامیل و آشنایان مشهورم به پشتکار.

* از خانواده‌تان بگویند: چند فرزند دارید؟

* یک دختر دو سال و ۳ ماهه دارم

* به‌عنوان کسی که سینما و کارگردانی خواندید آینده‌سینمای کشور را چگونه می‌بینید؟

* خب به نظر من نسل جدیدی که آمدند خیلی خوب است. یک زمانی وقتی جشنواره فجر می‌رفت یکسری کارگردان خاص داشتیم که فقط ۳۰-۲۰ سال بود که کارگردان بودند مثلاً ما ۱۰ تا اسام کارگردان داشتیم که اینها همه تاریخ سینما بودند ولی امروز اینها دیگر تاریخ سینما نیستند ما نسل جدید می‌بینیم یعنی جوانهای دهه ۶۰ آمدند به میدان و همه اینها دارند حرفهای بزرگی در سینما می‌زنند. آینده سینمای ایران به خاطر وجود جوان‌هایی که پا به عرصه سینما گذاشتند آینده درخشانی است.

* مایلید آخر و پایان گفتگو شعری از شما باشد؟

* آره، خوشحال می‌شوم.

* خب، بفرمایید.

* در آن دیدار روایی، که دل بردی و دل دادی میان منم باران مرا امید می‌دادی، که ای زیبای محبوبم عزیز مهربان خوبم بیا آغوش خود وا کن مرا غرق تماشا کن در آن حالت که دستت بود در دستم در آن حالت که از عطر تنت مستم در آن حالت که زیر چتر تو هستم به آن عهدی که تو بستستی و من بستم به آن پیمان که ما بستیم که تا هستی و تا هستیم اگر دور از هم افتادیم بدان مدیون هم هستیم.

